

افسیان

بخش دوم

خادم خدا
فیروز خانجانی

کلیسای ایران

خداوند به همه‌ی شما برکت دهد.

این فیض بزرگی است که بتوانیم از کلام خداوند بگوییم. خدا از طریق کلام خود در حال بیدار کردن و اصلاح عروس است. خیلی اوقات فکر می‌کنیم که بیداری عروس مربوط به آینده است در حالی که خداوند اکنون دارد کار می‌کند تا از طریق پیغام خود، عروس را وارد بیداری نماید. ایمان داریم که این سلسله موعظت از افسسیان به بیداری عروس کمک خواهد کرد. خداوند همواره بر سر قرار خود حاضر می‌شود و با ما صحبت می‌کند.

در بخش نخست در مورد پولس صحبت کردیم و اینکه او چگونه توانست از امتیازات دنیوی خود و جایگاهی که دنیا برایش ایجاد کرده بود، دست بکشد تا بتواند وارد نقشه‌ی خدا شود. خیلی از اوقات افراد وارد نقشه‌ی خدا نمی‌شوند چون نمی‌توانند از امتیازات و برنامه‌ای که دنیا برای آنها دارد، دست بکشند.

پولس توانست از بزرگترین جایگاهی که در آن زمان برای او فراهم بود، دست بکشد. او می‌توانست قاضی بزرگی باشد؛ می‌توانست فرماندار روم شود و امتیازات دیگری که دنیا برای او در نظر داشت. اما او پذیرفت که از این امتیازات چشم‌پوشد و همه را در راه مسیح زیان بلکه فضله بشمارد. این نشان دهنده‌ی دید پولس نسبت به کار خدا بود، چون در بسیاری از مواقع ما شاهد عکس قضیه هستیم و افرادی را می‌بینیم که به خاطر چیزهای کوچک و جلال گذرای دنیا متأسفانه کارهای بزرگ خداوند را خوار می‌شمارند. دنیا چشمان این گروه از مردم را گرفته در حالی که پولس موفق به گذر از آنها شد چون توانست برنامه‌ای که دنیا برای او داشت را کنار بزند و وارد نقشه‌ی خدا شود.

هر ایمانداری پیوسته برای انجام اراده‌ی خدا در زندگی‌اش دعا می‌کند، حال آنکه تحقق این مهم در گرو پرهیز از انجام اراده‌ی دنیا و شیطان در زندگی او است.

پولس در زندان نامه می‌نویسد و این بسیار جالب است که او می‌تواند در اوج تهدید و محدودیت ثمر دهد و با شادی بنویسد:

«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جای‌های آسمانی مبارک ساخته است. زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم. و از محبت، بنا بر خشنودی اراده‌ی خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه‌ی عیسی مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار شویم؛ تا بدین وسیله فیض پر جلال او ستوده شود، فیضی که در آن محبوب به رایگان به ما بخشیده شده است.» (افسیان ۱: ۳-۶، ترجمه‌ی هزاره‌ی نو).

پیش از این، در دوران کودکی یا نوجوانی وقتی به این آیات می‌رسیدم کمی تعجب می‌کردم و از خود می‌پرسیدم که چرا خدا باید متبارک شود؟ ما توقع داریم که از خدا برکت بگیریم و او نیازی به برکت ما ندارد. پس «متبارک باد خدا» دیگر چه معنی دارد؟ پولس می‌گوید خدا باید متبارک شود. اما چگونه؟

آیا اگر سخنی بر زبان آوریم یا کاری انجام دهیم، چیزی بر خدا افزوده خواهد شد؟ پاسخ، مثبت است! بله؛ مدتی قبل روی باب اول پیدایش کار می‌کردم و بر روی واژه‌ی «برکت» تحقیق کردم. «برکت» از ریشه‌ی واژه‌ی عبری «برخ» مشتق شده که به معنی «زانو» می‌باشد. با توجه به مفهوم این واژه، بر ما آشکار می‌شود که چرا مبارک می‌شویم و چرا خداوند متبارک می‌شود. وقتی در حضور خداوند زانو می‌زنیم و او را ستایش و پرستش می‌کنیم، بدین شکل او را متبارک می‌خوانیم و در پی همین پرستش و در حضور خدا بودن، خود نیز صاحب برکت می‌گردیم.

در گذشته اگر کسی می‌خواست از پدر خود یا رئیس قبیله‌ی خود برکت بگیرد نزد او زانو می‌زد و بر سر او دست گذاشته می‌شد و بدین ترتیب او را برکت می‌دادند. بنابراین زمانی صاحب برکت می‌شویم که از راه پرستش به خدا نزدیک شویم و به همین صورت در همان پرستش‌ها خدا نیز متبارک می‌گردد.

بعضاً دیده‌ایم که بسیاری از ایمانداران احساس می‌کنند که به گونه‌ای در مسیر فنا و تلف شدن هستند. این احساس بیشتر در مواقع تنگی و ضیق بروز می‌کند. در این حالت شروع به

ناله می‌کنند و می‌گویند هنگامی که ایمان آوردم آرزوهای بزرگی داشتم ولی اکنون همه‌ی آنها بر باد رفته است! آنها احساس می‌کنند زندگی‌شان باطل است. البته لازم به ذکر است در زندگی ایمانداران این احساس به خودی خود منفی نیست زیرا خدا از طریق این احساس خلاء از آنها دعوت می‌کند تا به پرستش او برگردند. همچنین در مقابل، هستند افرادی که با وجود اینکه از خداوند برکت نمی‌گیرند و موفقیت کاذبی دارند، خوشحال هم هستند و به همین دلیل آن احساس منفی را ندارند که البته در مسیر درستی حرکت نمی‌کنند.

آری! برکت نمی‌گیریم و احساس می‌کنیم زندگی‌مان بی‌حاصل است زیرا به حضور خدا نمی‌رویم و به او نزدیک نمی‌شویم. بسیاری از ایمانداران وقت نمی‌کنند به پیشگاه پدر بروند. آنها برای بدگویی زمان دارند؛ برای سرکشی به فیسبوک یکدیگر فرصت دارند؛ اگر مشغول کار هستند، آن قدر کار هست که برای خداوند زمان باقی نمی‌ماند و ... پیداست که با وجود چنین زندگی غالب مسیحیان امروز باید حس کنند که زندگی‌شان تلف می‌شود. به قول آن پادشاه عهد عتیق باطل اباطیل، باطل اباطیل؛ همه چیز پوچ و باطل است. پادشاهی که بزرگترین کارها را انجام داده بود! کاخ و کانال ساخته بود و هر چه که می‌شد انجام داده بود ولی هنگامی که به حاصل زندگی خود نگاه می‌کند با تأسف می‌گوید: «... همه چیز باطل است.» (جامعه ۱: ۲).

اما پولس در هر شرایطی هیچ‌گاه فکر نکرد که زندگی‌اش پوچ است. او در هر وضعیتی به حضور خداوند می‌رفت و از او برکت می‌گرفت. به همین خاطر است که وعده‌ی خدا به نسل ابراهیم یعنی مسیح، از طریق خدمت مردانی مانند پولس محقق شد. او توانست برکت الهی را وارد دنیا کند چون مرد دعا بود. کسی بود که به حضور خدا می‌رفت به همین خاطر چنین می‌نویسد: «پس من اینگونه می‌دوم، نه چون کسی که بی‌هدف است؛ و مشت می‌زنم، نه چون کسی که هوا را بزند.» (اول قرنتیان ۹: ۲۶-ترجمه‌ی هزاره نو). پولس هرگز فکر نکرد که زندگی‌اش بی‌هدف و در مسیر بطالت است. هیچ وقت از گذر زمان دچار وحشت نمی‌شد و مردد نمی‌گشت که کاری را انجام نداده باشد و بگوید این نشد! پولس منشاء برکت را می‌دانست

و به همین دلیل می‌توانست طبق وعده‌ی خدا، باعث شود تا دیگران هم به این منشاء دسترسی پیدا کنند.

در آیه‌ی دوم خواندیم: «... خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح» در این آیه پولس یادآوری می‌کند که تنها در مسیح می‌توان صفت پدری خدا را دید. جدا از مسیح، خدا تنها پیوندی دور با انسان دارد ولی وقتی به قول کتاب مقدس «پسر را می‌بوسیم» یا خداوندی عیسی مسیح را می‌پذیریم، خدا پدر ما می‌شود. جدا از مسیح با خدایی روبرو هستیم که خشم دارد و غضب می‌کند و قهار است. هر چند خدای بخشنده نامیده می‌شود ولی در دوردست‌هاست. هنگامی که بنی اسرائیل از مصر جدا شد، در سمت اسرائیل روشنایی بود و در سمت مصر تاریکی! «هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.» (مکاشفه ۳: ۲۲).

کوشش بی‌سرانجام برای مشارکت با خدایی که گناهکار را نمی‌پذیرد باعث می‌شود، بسیاری از انسان‌ها دارای شخصیتی بی‌ثبات و ناپایدار شوند. بسیاری از افراد مذهبی چنین ویژگی‌ای دارند. به همین خاطر است که در مناطق مذهبی دنیا، بیشتر شاهد اوج‌گیری خشونت، جنگ و تنش می‌شویم. در این گونه مکان‌ها، مذاهب یکدیگر را قتل عام می‌کنند؛ مردم غالباً در تنش هستند و به جای صلح، نفرت در جریان است.

به راستی چرا چنین است؟ چون این افراد نتوانستند با خدا پیوند داشته باشند. مردم می‌دانند که مورد پذیرش خدا نیستند در نتیجه شاهد این تنش‌ها هستیم. شاید برای کسی که به وجود خدا اعتقاد ندارد آزاردهنده نباشد که فکر می‌کند خدایی وجود ندارد ولی در مورد افراد مذهبی که به وجود خدا اعتقاد دارند، وقتی مورد پذیرش وی واقع نمی‌شوند خشم وجودشان را پر می‌کند. قائل چند روز یا چند هفته بعد از اینکه مورد پذیرش خدا قرار نگرفت برادر خود را به قتل رساند. بسیاری از مسیحیان مصر به دست افراد متعصب کشته شدند. امروز خواندم که یکی از خادمان خدا در تانزانیا معروف به شریف صغیر کل اعضای خانواده‌ی خود را از دست داد.

کلام خدا در این باره می گوید: «... ساعتی می آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می کند. و این کارها را با شما خواهند کرد، به جهت آنکه نه پدر را شناخته اند و نه مرا.» (یوحنا ۱۶: ۲-۳).

در دنیای مسیحیت نیز دسته‌ای فکر می کنند چون در فلان فرقه هستند یا درست لباس می پوشند و سیگار نمی کشند؛ به دانسینگ نمی روند و به موسیقی لس آنجلسی گوش نمی دهند پس حتماً پذیرفته شده خواهند بود. درست است که یک ایماندار باید تمام شرایط زندگی پاک در مسیح را دارا باشد اما اگر صرفاً این دیدگاه و تفکر در ما وجود داشته باشد و در کنار آن به مسیح متصل نباشیم، حاصلش تعصب و خشونت است. حتی دسته‌ای معتقدند چون به یک خادم خدا متصل هستند از نجات بهر مندند! تمام خادمان از پولس گرفته تا برادر برانهام، خادمان عیسی هستند برای کلیسا و بس.

این چنین نمی توان در این برکت سهیم بود و فقط شخص، متعصب و مذهبی می شود. چنین افرادی از مشارکت با خدای زنده بی بهره هستند، اما در عوض پولس به افرادی که به کلام خداوند گوش جان می سپارند یک مژده می دهد: «او ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جاهای آسمانی در مسیح.» آمین! به عبارت دیگر یعنی ما در مسیح در جای‌های آسمانی قرار می گیریم و مبارک هستیم نه به خاطر اعمال نیکوی خود و نه به خاطر تعمیم درست و نه به خاطر سیگار نکشیدن... بلکه به خاطر مسیح. البته اشتباه نکنید، من مخالف انجام این کارها نیستم بلکه منظورم این است که عدم وجود چنینی مسائلی باعث نمی شود فرزند خدا باشیم بلکه یک ایماندار به عنوان پسر خدا یا دختر خدا سیگار نمی کشد، به خادمان خدا احترام می گذارد، تعمیم درست می گیرد و همه‌ی اینها ثمره‌ی برکت است. **اعمال خوب در مسیر صحیح، ثمره‌ی مشارکت با خداوند و از نشانه‌های فرزندان خدا می باشند.**

جا دارد از خود بپرسیم که چرا پولس با وجود اینکه در زندان بود، می گوید مشت به هوا نمی زنم؟ بله، زیرا در جای‌های آسمانی در مسیح بود. چرا شاگردان مسیح با وجود غارت اموال

و سختی‌های فراوان باز هم شادی می‌کردند؟ چون در جای‌های آسمانی در مسیح برکت یافته بودند. در زمین، زمان از دست می‌دهیم ولی در آسمان زمانی نیست که از دست دهیم چون در بُعد جاودانگی قرار خواهیم داشت. کاری که در آسمان انجام می‌شود از میان نمی‌رود چون عناصر تخریب‌کننده‌ی زمان هیچ‌گزندی به آن وارد نمی‌کنند. ما در مسیح امکان دسترسی به پدر را داریم و در جاهای آسمانی هستیم.

کلام خدا این حالت را به شکل‌های گوناگون توصیف می‌کند: «ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم.» (رومیان ۵: ۲- ترجمه‌ی هزاره‌ی نو).

همان‌طور که می‌دانید فیض، زیبایی را تداعی می‌کند. وقتی به واسطه‌ی عیسی مسیح در جای‌های آسمانی قرار می‌گیریم درون ما شفا پیدا می‌کند و زیبا می‌شویم. اگر در مسیح باشیم، وارد آن مکان می‌شویم و در آنجا به فیض دعا و پرستش خدا، از برکتی که برای ما در نظر گرفته شده، بهره‌مند می‌گردیم. چون خدا تمام این چیزها را برای ما در نظر گرفته است و برکات زیادی را در آسمان داریم. مشکل این است که گاهی آنقدر به امور جسمانی می‌اندیشیم که از برکاتی که خدا برای ما در نظر گرفته غافل می‌شویم. کلام خدا می‌گوید: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند...» (یوحنا: ۱۲).

برادر من! خواهر من! تو چه قدر از این امکان استفاده می‌کنی؟ چه قدر در حضور پدر زانو می‌زنی؟ چه قدر فیسبوک خدا را چک می‌کنی؟ اینها سوالاتی هستند که باید بدان فکر کنیم و پاسخ دهیم.

در ادامه رساله و در آیه‌ی ۴ داریم: «چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم.»

یکی از کارشناسان کتاب مقدس اصطلاح «بنیاد عالم» را با در نظر گرفتن واژه‌ی عبری «یسد» چنین معنی می‌کند: «وقتی عناصر اولیه‌ی دنیا مهار شدند تا دنیای ما شکل بگیرد...»

اگر لایه اُزن به وجود نمی‌آمد، امکان پیدایش زندگی بر روی کره‌ی خاکی نبود. تا چند ماه پیش آدمی امید داشت تا به مریخ راه پیدا کند، بر روی آن راه برود و شروع به فعالیت کند ولی به تازگی امید دانشمندان به یأس تبدیل شد! چون بارش پرتوهای کیهانی به اندازه‌ای شدید است که هر موجود زنده‌ای را دچار مشکل خواهد کرد و اگر موجودی بخواهد آنجا بماند قطعاً کشته خواهد شد. بنابراین پرتوهای کیهانی مهار شدند تا امکان حیات بر روی زمین به وجود آید.

بسیاری از موجودات تک سلولی یا ویروس که در شکل‌گیری دنیای ما نقش داشتند، به خواب رفته‌اند تا آدمی بتواند خوب زندگی کند. امروز آلودگی هوا و دخالت‌های بی‌جای انسان باعث شده که آنها از خواب چند میلیون ساله بیدار شده و به بشر حمله کنند. شاید در حدود این صد یا دویست سال اخیر بسیاری از موه‌هایی که خدا برای ما ذخیره کرده بود در حال از بین رفتن می‌باشد.

همچنین نهاد خانواده هم دچار مشکل شده است. امروزه همجنس‌گرایان خواهان تشکیل خانواده هستند. آنها می‌گویند حق داریم با هم ازدواج کنیم و بچه داشته باشیم. در بسیاری از نقاط دنیا این اتفاق افتاده که آنها بخواهند رسماً ازدواج کنند در حالی که در غرب افراد عادی تمایلی به ازدواج رسمی ندارند. در برخی از کشورها تعداد بچه‌هایی که در خارج از چهارچوب ازدواج به دنیا آمده‌اند، بیشتر از تعداد بچه‌هایی است که در چهارچوب خانواده متولد شده‌اند. از طرفی بسیاری از خانواده‌ها به جای داشتن فرزند ترجیح می‌دهند سگ یا سایر حیوانات خانگی را داشته باشند، در حالی که همجنس‌گرایان تلاش می‌کنند حق سرپرستی و نگهداری فرزند را به دست آورند! آری؛ چنین دنیایی در حال از بین رفتن است.

وقتی این امور را می‌بینیم، درمی‌یابیم که دنیا از نظم اصلی خود خارج و فرو پاشیده شده، ولی خداوند فرموده که پیش از بنیاد عالم -پیش از آنکه دنیا شکل بگیرد- ما را در مسیح برگزیده است. مهم نیست که دنیا فرو بریزد، مهم این است که دعوت آسمانی ما پا برجا خواهد

بود و این جای بسی خوشحالی دارد. دعوت آسمانی ما زمانمند نیست بلکه مقدم بر زمان و جاودانی است. خدا از ازلیت ما را دعوت کرده است و به همین علت شاید خیلی چیزها در دنیا فرو بریزد یا وقایعی در زندگی ما رخ دهد ولی دعوت ما در جای خود باقی است. ما به خاطر مدّ عوض نمی‌شویم و پیرو دنیا نیستیم چون به خدایی متصل هستیم که از ازل ما دعوت کرده است.

فعل «برگزیدن» در یونانی به این معنی است که «خدا ما را با کلام خود فرا خواند.» بسیار زیبا و پر شکوه است! خدا ما را پیش از بنیاد عالم -این عالمی که در حال فروریختن است- به واسطه‌ی کلام خود (مسیح) فراخوانده است. نشان‌گزينش الهی همانا هماهنگی و اطاعت از کلام است. خدا ما را از این دنیا جدا و ملکوتی می‌سازد. به یاد داشته باش که خدا ضعف‌ها، شکست‌ها، ناکامی‌ها و بی‌کفایتی‌های من و تو را می‌داند ولی با این وجود، در مسیح تو را پیش از بنیاد عالم برگزید. در مسیح است که به هدف زندگی خود پی می‌بری و در نقشه خدا قرار می‌گیری.

بعضی از افراد چنین تعلیم می‌دهند که مهم نیست چه باشی، مهم آن است که در فیض مسیح قرار بگیری. خدا تو را همان‌طور که هستی پذیرفته است. این تعلیم تا اندازه‌ای درست است ولی زمانی نادرست می‌شود که بخواهد فیض را ناقص بنمایاند. درست است خدا هر کس را همان‌طور که هست می‌پذیرد و فرق نمی‌کند که شخص فرزند مشروع خانواده‌ای باشد یا فرزند نامشروع. تفاوتی نمی‌کند خوب باشد یا بد، اما وقتی که در مسیح قرار می‌گیریم دیگر قرار نیست گناهکار باقی بمانیم. اگر گناه در زندگی ما ادامه پیدا کند به این معنی است که دستان خداوند را بسته و همچنان در دنیا زندگی می‌کنیم؛ در جای‌های آسمانی نیستیم چون **اگر در جای‌های آسمانی هستیم، باید آسمانی باشیم.**

بر اساس رساله‌ی افسسیان، دعوت آسمانی ما نه تنها بیهوده نیست بلکه هدفی کاملاً مشخص دارد: «... تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم.» (آیه‌ی ۴). کلام خدا ما

را تقدیس، از دنیا جدا و آسمانی می‌سازد و به برکت فیض الهی، در حضور خدا زیبا، بی‌عیب و بی‌لکه می‌شویم. اگر همچنان زندگی لکه‌داری داشته و معیوب و ناقص باشیم، نشانگر آن است که فیض خدا را درونی نکرده‌ایم.

کلام خدا در این مورد می‌گوید: «... زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت.» (اول تسالونیکیان ۴: ۷). بی‌عیب و نقص بودن بر هر ایمان‌داری که خواهان پذیرفته شدن از سوی خداست، واجب است چون خدا تنها قربانی‌های بی‌نقص را می‌پذیرد. حتماً قوانین قربانی‌ها در عهد عتیق را خوانده‌اید.

خدا در محبت، بنا بر خواست نیکوی خود، ما را از پیش تعیین و مقدر ساخت تا به برکت حضور مسیح در زندگی ما، در جایگاه پسری او قرار بگیریم. اول از محبت خدا صحبت می‌شود؛ محبت خدا در گزینش او متجلی می‌گردد. یکی از نشانه‌های محبت خدا این است که ما را با کلام خود فراخوانده است.

او پیش از تولد یعقوب می‌گوید که او را دوست داشتم؛ او را محبت کردم و ... قبل از اینکه یعقوب متولد شود و کار خوب یا بد انجام دهد خدا او را دعوت کرده بود و دوستش داشت. پس همین دعوت‌شدگی ما نیز نشانی از محبت بی‌حد خدای تعالی است. امروز خدا به ما می‌گوید: «تو را دوست داشتم ... تو را محبت کردم ... تو را برگزیدم تا صاحب جایگاه پسری باشی.» خدا یعقوب را محبت کرد و برگزید و او به اسرائیل تبدیل شد. یعقوب همان یعقوبی نماند که به همه کلک می‌زد، دروغ می‌گفت و سر همه را کلاه می‌گذاشت بلکه تبدیل شد اما خدا حتی قبل از اینکه این تبدیل صورت پذیرد نیز او را دوست داشت.

امروز هم خدا همه‌ی شما را دوست دارد و در هر وضعیتی که باشید شما را مخاطب این کلام قرار داده است. خدا پیش از بنیاد عالم ما را محبت کرد و برگزید و مقدر ساخت تا بره‌ی خدا در راه نجات ما قربانی شود. مکتوب است: «و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نام‌های

ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او (وحش) را خواهند پرستید.» (مکاشفه ۱۳:۸).

پس خداوند برای نجات ما هم بره‌ی قربانی مهیا کرد چنانکه در یوحنا ۳: ۱۶ آمده است: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر بیگانه‌ی خود را داد تا هرکه بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» با توجه به این نکته وقتی سخن از تقدیر یا از پیش تعیین‌شدگی خدا می‌شود، نباید بترسیم. بعضی از مسیحیان با این ترس زندگی می‌کنند که مبادا از پیش برای جهنم تعیین شده باشند. این وضعیت بیشتر در میان کالوینیست‌ها دیده می‌شود. آنها می‌گویند شاید برای جهنم تعیین شده باشیم و جای‌مان بهشت نباشد!

کلام خدا به بعد مثبت مسئله اشاره می‌کند و به ما می‌گوید: «تو از پیش تعیین شده و در جایگاه پسر یا دختر خدا قرار می‌گیری...» پولس مسئله‌ی تقدیر را مطرح نمی‌کند تا ایمانداران را بهراساند، بلکه تقدیر و اختیار الهی در حکم یک مژده برای ایمانداران است؛ چون خدا پیش از بنیاد عالم و از ازلت این کار انجام داده است. در دعای ربانی می‌گوییم: خواست تو کرده شود. اراده‌ی خدا برای ما نیکوست. او ما را برای برترین جایگاه تعیین کرده است، یعنی جایگاه پسری.

این موضوع مرا به یاد موعظه‌ی سرکوه می‌اندازد: «خوشابحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.» (متی ۵: ۹). ما به واسطه‌ی تولد تازه فرزندان خدا می‌شویم و می‌توانیم خدا را «ابا» یعنی پدر صدا کنیم. ولی میان فرزند خدا بودن و پسر خدا بودن تفاوتی وجود دارد. به خاطر همین پولس در رومیان می‌نویسد: «... در خود آه می‌کشیم در انتظار پسرخواندگی...» (رومیان ۸: ۲۳).

چگونه می‌توانیم به این جایگاه نائل شویم؟ وقتی اجازه دهیم محبت در زندگی ما متجلی شود. محبت خدا در ژنتیک روحانی ماست. وقتی از نظر روحانی متولد می‌شویم ژن محبت در ما وجود دارد و ما تنها باید اجازه‌ی آشکار شدن را به آن بدهیم. مسیح این کلام را به فرزندان

می‌گوید. مخاطب او دشمنان نیستند و نه بی‌ایمانان و کسانی که تولد تازه نیافته‌اند بلکه به ایمانداران، به شما می‌گوید: «... که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.» (متی ۵: ۴۴-۴۵).

گرچه ما فرزند خدا هستیم اما باید در جایگاه پسری قرار گیریم. پس وقتی صحبت از تقدیر یا از پیش تعیین‌شدگی می‌شود نباید به فکر «قضا و قدر» بی‌ایمانان باشیم بلکه باید به یاد دعوت خود باشیم. خواست نیکوی خدا برای ما این است که در جایگاه پسر و دختر خدا قرار بگیریم. ای ایماندار! خدا احوالات تو را می‌داند ولی همان‌طور که پیش گفتم، او هر روز به زندگی‌ات نگاه می‌کند. نقشه‌ی خدا برای تو این است که از ضعف‌ها آزاد شوی و در جایگاه بلندی که در مسیح برایت در نظر گرفته است، قرار بگیری.

برای ترجمه‌ی آیه‌ی ۶ کمی مشکل داشتم. ترجمه‌ی قدیم از این قرار است: «برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.» این ترجمه‌ای درست اما سنگین است. من متن را به زبان ساده‌ای ترجمه کردم: «باشد که فیض پر شکوه او بر همگان نمایان شود، آن فیضی که در پسر حبیب خود یعنی مسیح بهره‌ی ما ساخت...»

زمانی که داود پادشاه گناه کرد، دشمنان خدا فرصت بدگویی یافتند. وقتی فرزندان خدا در راه خلاف قرار می‌گیرند، نام خدا بی‌حرمت می‌شود. شاید احساس نکنید ولی مردم شما را در نظر دارند و به رفتارشان دقت می‌کنند. شاید متوجه نشوید ولی وقتی در مسیح قرار می‌گیرید مردم، پدر و مادر، دوستان، همسایگان و بیشتر از همه، دشمنان شما به شما نگاه می‌کنند.

در همین زمینه می‌خواهم ماجرای را که به تازگی شنیده‌ام برایتان بازگو کنم. در کشورهای اروپای شرقی، بی‌ایمانان به دلیل وجود زمستان‌های سخت علاقه‌ی بسیاری به مشروب دارند. این علاقه با فرا رسیدن تابستان نه تنها کم نمی‌شود بلکه مردها شب هنگام تا دیر وقت بیرون

هستند و مشروب می‌خورند و از خود بیخود می‌شوند. وقتی هم که به خانه برمی‌گردند، احساس مردانگی به آنها دست می‌دهد و همسران خود را به باد کتک می‌گیرند. یک روز یکی از کشیشان آن نواحی بعد از اینکه با همسرش مشاجره کرده بود، به میخانه‌ای رفت و گفت: «با زخم دعا کرده‌ام، به من مشروب بدهید!!!» افرادی که او را می‌شناختند، گفتند: «به تو که دیگر نمی‌توان گفت کشیش». یعنی کسانی که بی‌ایمان و میگسار بودند، به او خندیدند. به عبارت دیگر از چشم آنها افتاد.

مردم نیاز به شنیدن حقیقت و یافتن راه نجات دارند. اعمال زشت و خلاف ما باعث می‌شود که نه فقط خود ما بلکه طریق خدا نیز توسط مردم به سخره گرفته شود: «این همانی است که دم از ایمان می‌زد! این همانی است که می‌گفت خدا از دروغ و غیبت متنفر است! اگر راه نجات این است که ...»

مطمئن باشید حتی آن مرد زن باره‌ای که می‌شناسید هم به رفتار و زندگی شما نگاه می‌کند. آن دختر جلفی که در همسایگی شماست - با وجود ظاهر بی‌تفاوتش - به نوع آرایش و پوشش شما نگاه می‌کند. آن پسری که به اصطلاح «ختم روزگار» است به تو نگاه می‌کند، چون او نیز در درون خود به دنبال زندگی جاودانی است. آن مرد مذهبی خشک و آن زن به اصطلاح مؤمن! آنها هم به تو نگاه می‌کنند چون ایشان هم نیاز به زندگی جاوید دارند.

شاید خود آنها ما را به گناه دعوت کنند و بگویند: «چه اشکالی دارد؟ این طوری لباس بپوش... کمی تریاک مصرف کن! چه اشکالی دارد؟ دکترها هم می‌گویند برای سلامتی مفید است و ...» یعنی توجیه هم می‌آورند. می‌گویند: «عاقل باش. ایمان خودت را مخفی کن و در مورد مسیح با کسی صحبت نکن. ما تو را دوست داریم...»

آری؛ حتی کسانی که با کلام خود می‌خواهند ما را به بیراهه بکشاند، باز هم به ما می‌نگرند ولی به محض اینکه به صدای شیطانی این افراد گوش کنیم، آنها ما را در درون خود قضاوت خواهند کرد.

ما دعوت نشدیم تا با فساد یا انکار خدا، نام او را بی حرمت سازیم بلکه خدا می خواهد از طریق ما به دنیای ظلم و تاریکی و مردمی که در ظلمت هستند، روشنایی الهی را بنمایاند. مکتوب است: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.» (متی ۵: ۱۶). این فحوای دعوت خداوند و در اصل مأموریت ماست؛ اینکه باعث شویم تا دیدگاه مردم نسبت به ملکوت خدا تغییر کرده و وارد قلمرو ایمان و امید و محبت شوند. حرفی که در مورد مسیح می‌زنیم با ارزش شمرده می‌شود، چون ما تغییر کرده‌ایم. ما خدا را نشان می‌دهیم و مردم به صحبت‌های ما توجه می‌کنند. اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم نام خدا بی حرمت می‌شود و دیگر برای شهادت انجیل ارزشی قائل نخواهند شد.

خدا ما را دوست دارد. تو را دوست دارد و خواستش این است که :

۱. زندگی باروری داشته باشی.

۲. در فیض و تقدس او رشد کنی تا در جایگاه پسری، دختری که برای تو در نظر گرفته است، قرار بگیری.

خدا این همه ثروت را در جای‌های آسمانی برایت در نظر گرفته است و تو می‌توانی از طریق دعا، با آنها آشنا شوی. اختیار و تقدیر خداوند نیروهای ناشناخته نیستید. نیروهایی نیستند که از آن وحشت داشته باشی. صحبت از قضا و قدر نیست، بلکه تقدیر خدا هدفمند است و گویای برنامه‌ی دقیق او برای زندگی من و توست. ممکن است برای افراد بی‌ایمان قضا و قدر باشد چون خدا برای آنها ناشناخته است. خدایی که می‌بینند، خدای تاریکی است؛ خدایی که خشم می‌گیرد چون نمی‌تواند به بی‌ایمانی نزدیک شود. اما خدایی که از طریق پسر خود عیسی مسیح برای ما آشکار شد خدای محبت و خدایی است که در زندگی ما عمل می‌کند.

موقعی که در بحران هستیم، قدرتی که در درون ماست ظاهر می‌شود. پولس در اوج بحران، خدا را متبارک می‌خواند. اولین چیزی که او در نامه می‌نویسد این است «متبارک باد خدا و

پدر خداوندمان عیسی مسیح.» او در وضعیتی بسیار بحرانی و در دل تاریکی، زمانی که به یاد کارهای بزرگ خدا می‌افتد با شوق و شور تمام می‌گوید: «از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر» یعنی زمانی که دارد نامه می‌نویسد، می‌گوید من زانو می‌زنم نزد آن خدا! چرا؟ چون برای کارهای بزرگی که خدا انجام داده خوشحال است.

یوحنا می‌گوید آنچه دستان ما لمس کرد، همان را برای شما اعلام می‌کنیم. (اول یوحنا ۱:۱). یوحنا نیز در زندان بود ولی با وجود این، اشتیاق داشت که ما را از کلام خدا آگاه کند. یوحنا بسیاری از یاران خود را از دست داده بود. بسیاری از کسانی که می‌شناخت، کشته شده بودند. او آخرین شاگرد زنده‌ی عیسی مسیح بود ولی با این وجود می‌گوید من اشتیاق دارم و شهادت می‌دهم به آن چیزی که دیدیم تا شما با خدای پدر مشارکت داشته باشید. جای تعجب نیست که این گونه افراد چنین ثمر آوردند.

کلام خداوند از ما می‌خواهد که زانوهای سست را قوی کنیم. قرار نیست که فقط من برکت بگیریم و تنها زانوی من قوی باشد بلکه باید افرادی که در کلیسا و در کنار ما هستند و زانوهای سستی دارند نیز تقویت شوند. **زانوهای سست زانوهای هستند که دعا نمی‌کنند و یا به شکل کتاب مقدسی به حضور خدا نمی‌روند!** چون گاهی اوقات افراد دعا می‌کنند ولی آنقدر بغض و کینه دارند که دعای آنها نتیجه‌ای ندارد. پس باید زانوهای سست را تقویت کنیم. باید آنها را با خود همراه کنیم تا بتوانند در برکتی که خداوند برای ما در نظر گرفته شریک باشند. این کاری است که یوحنا انجام داد. پس باید زانوهای سست را به یاد داشته باشیم؛ افرادی که در بحران سست شده‌اند. باید برای آنها دعا نمود و آنها را همراه کرد تا بتوانند در کنار ما با خدا مشارکت داشته و تقویت شوند.

در رساله‌ی عبرانیان ۱۲:۱۲ صراحتاً از ما خواسته شده است که: «... دست‌های افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید.» مطمئن باشید زانویی که در پیشگاه خدا خم نمی‌شود، ثمر نمی‌آورد و در زمان بروز خشم الهی خرد خواهد شد.

دعای پایانی من از این قرار است: باشد که فیض پر شکوه او بر همگان نمایان شود؛ آن
فیضی که در مسیح بهره‌ی ما ساخت.
خدا به تکاتک شما برکت دهد.